

نوبل اقتصاد و مخالفان آن

مترجم: محمدرضا فرهادی پور

<http://www.Farhady.com>

امسال (۲۰۰۶) جایزه نوبل اقتصاد به یک اقتصاددان امریکایی یعنی ادموند اس فلپس اهدا شد. کمیته نوبل فلپس را به دلیل تشریح رابطه میان تورم و بیکاری مورد لطف خود قرار داد و در واقع وی در این زمینه از علم اقتصاد مشارکت داشته است. برای این منظور در ابتدا پدیده رکود تورمی را توضیح می‌دهم تا پس از آن بتوانیم نظرات مخالفین را بیان کنیم.

اما اعطای جایزه نوبل به فلپس با واکنش‌های متفاوتی از سوی اقتصاددانان روبرو شده است. برای این منظور ضمن بیان پدیده رکود تورمی به برخی از این واکنش‌ها اشاره می‌نمایم.

پدیده رکود تورمی با کاهش در رشد اقتصادی و افزایش رشد قیمت‌ها مشخص می‌شود. یک مورد مشهور برای پدیده رکود تورمی فاصله سالهای ۷۵-۱۹۷۴ بود. در مارس-۱۹۷۵ تولید صنعتی نزدیک به ۱۳ درصد کاهش یافت درحالیکه در همان سال نرخ رشد شاخص قیمت مصرف‌کننده یا تورم حدوداً ۱۲ درصد رشد کرد. به عبارتی یک کاهش شدید در رشد اقتصادی با یک افزایش شدید در رشد قیمت‌ها (تورم) همراه بود که البته این پدیده در سال ۱۹۷۹ نیز مشاهده شد. در دسامبر همان سال نرخ رشد سالانه تولیدات صنعتی تقریباً نزدیک به صفر بود در حالیکه نرخ تورم به بیش از ۱۳ درصد رسیده بود.

اما در جریان رکود تورمی دهه ۱۹۷۰ یک نکته عجیب برای اقتصاددانان جریان اصلی این علم وجود داشت و آن این بود که یک کاهش در نرخ رشد واقعی اقتصاد و به عبارتی افزایش در نرخ بیکاری که باید با کاهش در نرخ تورم همراه می‌شد، اینچنین نشد. مطابق با بینش مورد قبول، بانک مرکزی نرخ رشد واقعی اقتصاد را با ابزار سیاست پولی تحت تاثیر قرار می‌دهد. هرچند این سیاستها نرخ تورم را نیز متاثر می‌سازند و تورمی را به بار می‌آورند. اگر هدف دستیابی به رشد سریعتر اقتصادی و کاهش نرخ بیکاری باشد، شهروندان باید در ازای آن نرخ تورم بالاتری را بپذیرند. به عبارت دیگر یک رابطه مبادله میان تورم و بیکاری وجود دارد: منحنی فیلیپس. نرخ بیکاری کمتر، تورم بالاتر را به همراه دارد و برعکس نرخ بیکاری بالاتر نرخ تورم کمتر را.

اما حوادث دهه ۱۹۷۰ این قانون منحنی فیلیپس را نقض کرد و شوکی را به اقتصاددانان وارد نمود و تئوری رسمی آنان را در این زمینه باچالش روبرو کرد. در سالهای پایانی دهه ۱۹۶۰ فریدمن و فلپس این بینش عمومی (منحنی فیلیپس) را به چالش طلبیدند. آنها بیان کردند که علی‌رغم بحث منحنی فیلیپس در بلندمدت هیچگونه رابطه مبادله‌ای میان تورم و بیکاری وجود ندارد. در حقیقت بر طبق نظر فریدمن و فلپس سیاستهای پولی بانک مرکزی نرخ رشد پایین‌تر را با نرخ تورم بالاتر همراه می‌سازد.

فریدمن و فلپس و رکود تورمی

با ارائه یک چارچوب بسیار ساده می‌توان چارچوب فکری فریدمن و فلپس را در مورد رابطه میان تورم و بیکاری و همینطور رکود تورمی نشان داد. فرض کنید که نرخ تورم جاری و انتظاری هر دو برابر باشند و بانک مرکزی تصمیم بگیرد که نرخ رشد اقتصادی را از طریق تغییر در نرخ رشد عرضه پول تغییر دهد.

زمانیکه عرضه پول در اقتصاد افزایش می‌یابد هر فرد پول بیشتری برای خرج کردن در اختیار خواهد داشت و به عبارتی هر فرد ثروتمندتر می‌شود. این امر تقاضا برای کالاها و خدمات را افزایش می‌دهد که این افزایش تقاضا نیز به نوبه خود باعث افزایش تولید کالاها و خدمات می‌شود. این افزایش تقاضا برای کالاها و خدمات باعث افزایش تقاضای تولیدکنندگان برای نیروی کار و سایر عوامل تولید می‌شود که در نتیجه آن نرخ بیکاری کاهش خواهد یافت البته این نرخ تا سطح تعادلی کاهش می‌یابد که فریدمن و فلپس هر دو این نرخ را "نرخ طبیعی" می‌نامند.

مطابق با ایده فریدمن و فلیس تقاضای کل مردم برای کالاها و خدمات و در نتیجه آن افزایش تولید کالاها و خدمات یک ماهیت موقتی دارد. با شروع این روند افزایش تقاضاها در ابتدا نرخ بیکاری به کمتر از میزان تعادلی خود کاهش خواهد یافت. اما این امر باعث فشار روبه بالا بر تورم خواهد شد. افراد پس از این درک می کنند که یک زیان عمومی در سیاست پولی وجود دارد. در پاسخ به این درک آنها شروع به شکل دهی انتظارات تورمی بالاتر خود خواهند کرد. آنها متوجه می شوند که این افزایش در قدرت خرید واقعی آنان به تدریج کاهش خواهد یافت و در نتیجه به طور کلی تقاضا برای کالاها و خدمات کاهش می یابد. کاهش در تقاضا نیز به نوبه خود تولید را کاهش می دهد در همین حالی نرخ بیکاری افزایش می یابد و سقوط اقتصادی خود را نمایان می سازد. آنچه در پایان اجرای این سیاست پولی بانک مرکزی باقی می ماند کاهش نرخ رشد اقتصادی و افزایش تورم است. این پدیده رکود تورمی نام دارد.

این تئوری ادعا دارد مادامی که نرخ رشد عرضه پول مطابق با انتظار مردم نیست بانک مرکزی می تواند با افزایش در عرضه پول نرخ رشد اقتصادی را افزایش دهد. اما به محض تغییر در انتظارات مصرف کنندگان این قانون ملغی خواهد شد. گویی مردم بعد از دریافت این موضوع انتظارات خود را تعدیل می کنند یا چنانکه فریدمن می گوید مردم انتظارات خود را با واقعیت تطبیق می دهند و در نتیجه تنها تورمی بیشتر برای آنها باقی نخواهد ماند. مطابق با نظریه این دو اقتصاددان سیاست پولی بانک مرکزی باعث تقویت رشد اقتصادی نمی شود.

به منظور غلبه بر این مانع و تقویت نرخ رشد اقتصادی بانک مرکزی تنها در صورتی می تواند موفق باشد که سیاستهای پولی پیش بینی نشده از سوی مردم را اعمال نماید. بنا براین مطابق نظر فریدمن و فلیس افزایش نرخ رشد عرضه پول نه تنها باعث افزایش نرخ رشد اقتصادی نمی شود بلکه تنها نرخ تورم را افزایش خواهد داد. به عبارتی بانک مرکزی با استفاده از ابزار سیاست پولی تنها می تواند به صورت موقت بر رشد اقتصادی تاثیر بگذارد و در بلند مدت این سیاستها تنها یک اثر دارند و آن تنها و تنها تورم است. در نتیجه در بلند مدت یک رابطه مبادله میان تورم و بیکاری وجود ندارد.

پول و رشد اقتصادی

بر طبق نظریه فریدمن و فلیس سیاست پولی بی قاعده تنها می تواند در کوتاه مدت نرخ رشد اقتصادی را افزایش دهد و در بلندمدت نمی تواند اثری بر رشد اقتصاد داشته باشد. فریدمن و فلیس نیز این ایده جریان اصلی علم اقتصاد را پذیرفتند که افزایش عرضه پول در یک سطح معین تورم، می تواند قدرت خرید مردم را افزایش دهد که آنهم تقاضا برای کالاها و خدمات را افزایش می دهد. به صورت دقیق تر آن دو معتقد بودند که این افزایش در عرضه پول باید غیر قابل پیش بینی باشد تا بتواند باعث بهبود رشد اقتصادی شود. از نظر این دو اقتصاددان پول یک عامل اصلی رشد اقتصادی خواهد بود.

اما برخی اقتصاددانان چندان با این ایده موافق نیستند و اعتقاد دارند که ایده فریدمن و فلیس چندان قابل دفاع نیست. زمانیکه پول به اقتصاد تزریق می شود باید کسی وجود داشته باشد که پول جدید را به عنوان اولین نفر دریافت کند و فرد دیگری که این پول را پس از فرد اول دریافت کند. این گروه معتقدند کسانی از این افزایش در عرضه پول منفعت کسب می کنند که در ابتدا آن را دریافت کنند. برای کسانی که این پول را دریافت می کنند کالاها و بیشتری برای خرید وجود دارد و برای کسانی که در مراحل بعد این پول را دریافت می کنند کالای کمتری برای مصرف وجود خواهد داشت. به عبارتی تقاضای موثر گروه دوم چندان موثر نخواهد بود. تقاضای گروه اول باعث افزایش قیمت کالاها و خدمات می شود و بنابراین تقاضای گروه دوم دریافت کننده پول چندان نمی تواند باعث افزایش تولید در اقتصاد شود.

افزایش عرضه پول و تضعیف رشد اقتصادی

از سوی دیگر گروهی معتقدند که تنها نقش پول در یک اقتصاد بازار وسیله ای برای انجام مبادله است. مطابق با نظر موری روتبارد " کالاهای مصرف کننده توسط مصرف کنندگان مورد استفاده قرار می گیرند؛ کالاهای سرمایه ای و منابع طبیعی در فرایند تولید کالاها و خدمات مصرف کننده استفاده می شوند؛ اما پول مورد استفاده قرار نمی گیرد؛ تنها کارکرد پول وسیله مبادله بودن است- تا کالاها و خدمات را از فردی به دیگری منتقل نماید. پول اجازه مبادله کالاها و خدمات را به افراد متخصص می دهد. به عبارتی مبادله با پول انجام می شود. این گروه از اقتصاددانان معتقدند که برخلاف نظریه فریدمن و فلیس افزایش عرضه پول حتی در کوتاه مدت نیز نمی تواند باعث افزایش رشد اقتصادی شود و این افزایش در عرضه پول می تواند تنها باعث تضعیف نرخ رشد اقتصادی شود. البته این نظریه مخالف با فریدمن و فلیس به این موضوع که عرضه پول پیش بینی شده است یا نه هیچ توجهی ندارد. این گروه معتقدند که حتی در کوتاه افزایش در عرضه پول باعث کاهش نرخ واقعی اقتصاد می شود.

علت وقوع پدیده رکود تورمی چیست؟ دیدگاه مکتب اتریش

مطابق با نظریه فریدمن و فلیس پدیده رکود تورمی محصول طبیعی سیاست پولی بی قاعده و همینطور اینکه مردم در کوتاه مدت گول سیاستهای پولی بانک مرکزی را می خورند.

فرانک شوستاک در مقاله ای که توسط موسسه فون میزس منتشر شده می نویسد " رکود تورمی تنها نتیجه طبیعی تزریق پول به اقتصاد است. حال اگر ما بپذیریم که افزایش در نرخ رشد اقتصادی دارای یک رابطه منفی با نرخ بیکاری است بنابراین باید یک رابطه مثبت میان بیکاری و تورم، وجود داشته باشد- یعنی افزایش در نرخ تورم با افزایش در نرخ بیکاری همراه باشد- اما داده های اقتصادی فاصله سالهای ۲۰۰۰ تا به حال این نتیجه گیری را تأیید نمی کنند. به عبارت دیگر افزایش در نرخ تورم با کاهش در نرخ بیکاری همراه بوده است.

وی می گوید که " یک همبستگی آماری یا نبود این رابطه محض میان دو متغیر نباید به عنوان تنهاترین و آخرین عامل تعیین کننده علت مورد توجه قرار گیرند. این رابطه آماری تنها می تواند نقطه آغازی برای انجام بررسی های دقیق باشد. آنچه که ما در پدیده رکود تورمی مشاهده می کنیم صرفاً این است که یک افزایش مرئی در تورم با کاهش نرخ رشد همراه شده است. هر تئوری که بخواهد تنها با استفاده از این همبستگی منفی میان این دو متغیر چنین نتیجه گیری کند که یک رابطه مبادله میان آنها وجود دارد از نتایج درست سیاست پولی بی قاعده چشم پوشی کرده است.

هر تئوری ای که فقط بر مبنای روابط آماری مشاهده شده بنا شده است چیزی بیش از تمرینی برای رسم یک منحنی نیست. برای فریدمن و فلیس و بیشتر اقتصاددانان جریان اصلی علم اقتصاد معیار پذیرش یک تئوری این است که تنها و تنها داده های آماری بر وجود آن رابطه صحه بگذارند و این است چرایی اینکه نظریه رکود تورمی فریدمن و فلیس از حمایت گسترده ای برخوردار شد.

شوستاک می گوید " با وجود یک رابطه منفی میان تورم و بیکاری از سال ۲۰۰۰ تا کنون بنابراین فریدمن و فلیس باید اعتراف کنند که با توجه به همان معیارهای آماری فرضیه رکود تورمی آنها نادرست است "

پیتر بوتک نیز در وبلاگ خود با نام اقتصاد اتریشی مطلبی در این خصوص نوشته است که به بخشهایی از آن اشاره می کنم. تایلر کوئن در وبلاگ انقلاب نهایی مبحث بسیار جالبی را در خصوص مشارکتهای فلیس در بنیان های خرد اقتصاد کلان مطرح نموده است که می توانید به آن رجوع کنید. با این حال بیشتر کار فلیس همانند رابرت کلاور و آکسل لیان هافوود در مورد هماهنگی کینزگرایی (کینزگرایی عدم تعادل و حراج گر والراسی) بود که توسط انقلاب انتظارات عقلایی در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ کنار گذاشته شده بود. هرچند دریافت این جایزه توسط فلیس کاملاً عجیب نیست اما برای من کمی عجیب است.

چند سال قبل من به همراه فلپس و رومن فریدمن در کمیته دکتری پایان نامه میچل گولدرگ همکار بودیم. فلپس و فریدمن نظریه انتظارات عقلایی لوکاس را رد نموده و به جای آن " تئوری انتظارات سازگار " و فرایند پویای بازار را در مخالفت با اقتصاد تعادلی مطرح نمودند.

(برای اقتصاد اثربشی این دو پیشرفت در عرصه علم اقتصاد نکات جالب توجهی را در بر دارد. زمانیکه لوکاس به کینز حمله و تئوری تعادل چرخه تجاری را مطرح کرد او در واقع از هایک الهام گرفته بود. به طور مشابه رومن فریدمن نیز در خصوص انتظارات سازگار و فرایند پویای بازار از کار هایک در خصوص همانگی فعالیتهای بازار الهام گرفته بود.)

فلپس در اوایل دهه ۱۹۹۰ که کشورهای اروپای شرقی و مرکزی اصلاحات گسترده خود را برای گذار به اقتصاد بازار شروع کردند از رومن جدا شد و کار تحقیقاتی بزرگی را در خصوص ماهیت سرمایه داری آغاز کرد. در سالهای اخیر او یک مرکز تحقیقاتی جدید را در دانشگاه کلمبیا تاسیس کرد که به طور اختصاصی به مطالعه سرمایه داری پرداخت و حتی یک ژورنال جدید نیز به نام جامعه و سرمایه داری را منتشر نمود. در آخرین شماره این مجله فلپس مقاله ای دارد با عنوان " درک تغییرات بزرگ در جهان: سود و زیان زمین بعد از جنگ جهانی دوم ". این مقاله دیدگاه او در مورد علم اقتصاد و سیاست عمومی را نشان می دهد.

لیان هافوود در یک اظهار نظر در مورد این مقاله نوشته است که من از کمیته نوبل می خواهم که همانگونه که نسبت به این ژورنال متفکرانه رفتار نموده نظری نیز به من نماید. روش این کمیته جایگزین های اقتصاد کلان سنتی کینزی را به ترتیب مورد لطف قرار داده است. پیش از کینزین ها (هایک)، انتظارات تطبیقی و پول گرایی (فریدمن)، انتقاد به تامین مالی کارکردی (پوکانان) انتظارات عقلایی و اقتصاد کلاسیک جدید (لوکاس)، تئوری انتظارات سازگار و نرخ طبیعی بلند مدت (فلپس) و ایجاد ارتباط میان کینز گرایی و ویکسلین (لین هافوود).

دیوید هندرسون در وال استریت ژورنال اظهار نظر جالبی در مورد جایزه نوبل فلپس کرده است. گزیده ای از این مطلب این است:

به سختی می توان ادموند فلپس را در یک گروه سیاسی خاص قرار داد. از یک سو وی نبود پویایی اقتصادی در اروپا را تقبیح می کند و از دولتهای اروپایی می خواهد که مجدداً به تجدید ساختار و تنظیم مجدد اقتصادهای خود بپردازند. از سوی دیگر اعتقاد دارد که مشاغل پایین دست به اندازه کافی حقوق دریافت نمی کنند و از دولت می خواهد که به چنین مشاغلی سوبسید بدهد. او فهمیده است که قیمت‌های حداقل دستمزد افراد را از بازار کار خارج می کند، در نتیجه " بدبختی، محرومیت، اعتیاد به مواد مخدر و جرم و جنایت " حاصل آن خواهد بود. بنابراین او در کتابش به نام " پاداش کار: چگونه می توان مشارکت و حمایت شخصی را در نظام شرکتی آزاد را ترمیم کرد ". او از یک برنامه گسترده پرداخت سوبسید که هزینه آن در سال ۱۹۹۷، ۱۲۵ میلیارد دلار بود طرفداری کرد.

البته اگرچه پدیده رکود تورمی برای اقتصاددانان و مردم غرب به ندرت اتفاق می افتد و اگر هم یکبار اتفاق افتاده به خوبی در اذهان آنها می ماند تا همواره برای جلوگیری از وقوع آن تلاش کنند اما این پدیده در اقتصاد ایران چندان رواج دارد که به نظر می رسد دیگر اقتصاددانان آن را به ورطه فراموشی سپرده اند یا شاید آن را به عنوان جزء لا ینفک نظام اقتصادی ایران پذیرفته اند.

به نظر می رسد که پدیده رکود تورمی مورد نظر فریدمن و فلپس را هر اقتصادخوانده ایرانی نه تنها به خوبی می شناسد بلکه با پوست و خون خود آن را درک می کند. کمیته نوبل برای بیان این موضوع ساده از نظر اقتصاددانان ایرانی به فلپس جایزه نوبل می دهد. اما اقتصاددانان ایرانی به سختی می توانند اصول اولیه علم اقتصاد را در

سیاستگذاری دخیل نمایندند.. البته نکته دیگر هم این است که اقتصاددانان نیز نباید از کار و وظیفه اصلی خود دلسرد شوند. از زمانیکه فلپس پدیده رکو تورمی را مطرح نمود بیش از سی سال می گذرد و او اکنون پاداش آن را دریافت می کند و شاید این گواهی باشد بر اینکه نتایج به کار گیری علم اقتصاد یک شبه ظهور نمی کند.